**( 3 )**

**(لوح عبدالرزاق)**

**بسم الله الاقدس الاعظم الاعلی**

 مکتوب آنجناب بمنظر اکبر وارد و از قمیص کلماتش نفحات حب مالک اسما و صفات متضوع \* الحمد لله که از فضل رحمن ببحر عرفان فائز شدی و این فضل بسیار عظیم است چه که عارف شدی بمقامیکه اکثری از عباد از او محتجبند \* الیوم ملأ بیان که خود را در اعلی ذروه عرفان مشاهده مینمایند آنقدر عارف نشده‌اند که مقصود از ظهور نقطه بیان روح من فی الامکان فداه چه بوده \* اگر بگویند مقصود بیان توحید و علو تفرید بوده کل شهدوا و یشهدون بأنه لا إله إلا هو \* از افق سمآء مشیت رحمانی شمسی طالع نشد مگر آنکه علی هیئته أن لا إله إلا هو تجلی فرمود و از رضوان روحانی ربانی نفحه ای ساطع نگشت مگر آنکه عرف توحید از او در هبوب \* بلی آنچه در مقامات توحید و علو تجرید ذکر فرموده‌اند مقصودی منظور بود لکن کل از مقصود محتجب در اینصورت باقی نمانده از برای آن نفوس مگر توحید لفظی که کل بآن ناطقند \* قسم بسلطان یفعل ما یشآء که الفاظ در این ظهور اعظم عاجزند از حمل معانی مکنونه که در قلم الهی مستور است نظر بمظاهر فرعونیه من اهل بیان خرق حجبات الفاظ نشده تا چه رسد بظهور معانی اگر چه متبصرین از هر کلمه ای از کلمات این ظهور معانی ما لا نهایه ادراک نموده‌اند و لکن این مخصوص بآن نفوس است و از دون ایشان مستور و بخاتم حفظ مختوم اگر استعداد مشاهده میشد از برای کل ظاهر میگشت آنچه الیوم از او محتجبند \* و اگر بگویند که مقصود از ظهور آن بوده که احکام ظاهره الهیه را ما بین بریه ثابت فرمایند جمیع رسل باین خدمت مأمور و نزد أولوا البصر این مقام یکی از مراتب ظهور قدر است \* اکثری از ناس بشأنی محتجبند که احتجاب ملل قبل از نظر محو شده بغضا علی الله در هر حین باعتراضی جدید متمسکند با اینکه کل میدانند که باین ظهور اعظم ما نزل فی البیان ثابت و ظاهر و محقق شده و اسم الله مرتفع گشته و آثار الله در شرق و غرب انتشار یافته و بیان فارسی مخصوصا در این ظهور امضا شده مع ذلک متصلا نوشته و مینویسند که بیانرا نسخ نموده‌اند که شاید شبهه ای در قلوب القا شود و معبودیت عجل محقق گردد \* أی أهل بیان أقسمکم بالله قدری إنصاف دهید و بدیده پاک و طاهر در بیانات الهی نظر نمائید و بقلب مقدس تفکر کنید منتهی رتبه بیانات که در بیان مذکور است بقول اهل آن مقام توحید است و معرضین بالمره از این مقام محتجب چه که هنوز بمقامی ارتقا ننموده‌اند که مظاهر حق را یکنفس و یکذات و احکامشانرا یک حکم مشاهده نمایند دیگر چه توقع است از این نفوس نفوسیکه خود را در اعلی ذروه عرفان مشاهده مینمایند در امثال این مقامات که یکی از مراتب توحید است واقف و متحیر و محتجب و ابدا شاعر نیستند که در چه حالتند \* هر نفسی لائق اصغآء کلمة الله نه و هر وجودی قابل آشامیدن زلال معانی که از عین مشیت رحمانی در این ظهور عز صمدانی جاری شده نه \* بلی این امتیاز که در الواح الهی ذکر شده مقصود مقامات دیگر بوده و بعد از نزول بیان و عرفان منبسط در آن نفسی آنقدر شاعر نباشد که اقلا احکام الهی را واحد ملاحظه نماید و الله عدم از برای آن وجود سزاوارتر است \* از این گذشته بکدام عقل و درایت ظهور الهی و طلوع عز صمدانی معلق بنسخ شریعت قبل است بسا از مظاهر الهیه که آمده‌اند و تأیید احکام قبل فرموده‌اند و مجری داشته و ثابت نموده‌اند چه که حکم مظهر قبل بعینه حکم مظهر بعد است که از قبل نازل شده الیوم اگر نفسی فرق گذارد و مابین احکام الهی و مظاهر عز صمدانی فصل مشاهده نماید از توحید خارج بوده و خواهد بود \* بگو ای احولهای روزگار دو مبینید و ناله مکنید اگر قادر بر صعود سمآء معانی نیستید اقلا آنچه در بیان نازل شده ادراک نمائید که میفرماید من نفس محمد م و ما یظهر منی ما ظهر منه و در مقامی میفرمایند اگر اعتراض و اعراض اهل فرقان نبود هر آینه شریعت فرقان در این ظهور نسخ نمیشد نسخ و اثبات هر دو در مقر اقدس واحد بوده و خواهد بود لو کنتم تعرفون \* جمیع امور معلق است بمشیت الهی و اراده آن سلطان حقیقی چه اگر در این حین حکمی از سمآء مشیت رحمن نازل شود و جمیع عباد را بآن امر فرماید و در آن بعد فسخ آن نازل گردد لیس لأحد أن یعترض علیه لأن المراد ما أراد ربکم مالک یوم المیعاد \* در ناسخ و منسوخ فرقان ملاحظه کنید که بعضی آیات نازل و بآیه بعد نسخ حکم آیه قبل شده گویا مشرکین بیان قرآنهم نخوانده‌اند در این مقام چه میگویند که هنوز مابین عباد حکم آیه قبل جاری نشده بود و ثابت نگشته چگونه جایز بود که بآیه دیگر نسخ شود؟ فو الذی أنطقنی بالحق لا تجدون من هؤلاء إلا کفرا و طغیانا و غفلة و ثبورا غفلتشان بمقامی رسیده که آنچه از قبل بآن موقن بودند و در کتاب الله منصوص بوده مثل ناسخ و منسوخ فرقان حال بهمان متمسک شده و بر سلطان غیب و شهود اعتراض مینمایند \* إنهم أهمج من همج رعاع و أغفل من کل غافل و أبعد من کل بعید و أجهل من کل جاهل ذروهم یا قوم بأنفسهم لیخوضوا فی هویهم و یلعبوا بما عندهم \* فو الذی نفسی بیده که جمیع کلمات بیان و احکام منزله در آن از ظلم آن مشرکین نوحه مینماید نظر باستحکام ریاست خود ذکر بیان در لسان جاری و لکن بر منزلش وارد آورده‌اند آنچه را که هیچ ملتی بمظاهر الهیه وارد نیاورده أف لأهل البیان \* غایت فضل رؤساشان آنست که ظهوریکه بیان بشارة له نازل شده این حکم محکم را انکار کرده‌اند و در حرم رحمانی که در کل کتب حرام بوده خیانت نموده‌اند و حرف ثالث مؤمن بمن یظهره الله را شهید نموده و آنقدر بیشرمند که با این افعال قبیحه منکره اعتراض باین ظهور نموده که هنوز حکم بیان ثابت نشده ظهور جائز نه \* ملاحظه کنید چقدر ناس را حمیر فرض گرفته‌اند بفعل ناسخ جمیع احکام محکمه و آیات متقنه بیانند و بقول مینویسند لا تأکل البصل و لا تشرب الدخان و بمقریکه صد هزار شریعت بامر او محقق شده و جاری گشته اعتراض نموده و کافر شده‌اند و چه قدر بی بصیرتند این خلق که گوش بمزخرفات آن نفوس داده و میدهند و معاذیری که اعظم از عصیآنست از آن نفوس شنیده و پذیرفته‌اند \* فو الله اگر نظر کور شود بهتر از آنست که بآن اشارات ناظر گردد و افئده معدوم شود بهتر از آنست که بآن حجبات محتجب ماند \* و دیگر غافل از آنند که در دبستان علم الهی نفوسی ظاهر شده‌اند که باستنشاق حق را از باطل تمیز دهند و بنظر اهل منظر اکبر را از اصحاب سقر بشناسند و بعنایت رحمن بما نزل فی البیان عارف شده‌اند علیهم رحمة الله و برکاته و بدائع فضله و ألطافه \* مخصوص از قلم اعلی احکام الله نازل که این ظهور متعرض اینگونه امور نشود و بر جمال اقدس تعبی وارد نگردد چنآنچه میفرمایند هر نفسی سؤالی دارد و یا آیات میخواهد حال سؤال نماید تا نازل گردد که مباد العیاذ بالله سؤالی شود که سبب حزن آن جمال قدم گردد و مخصوص میفرمایند هو الذی ینطق فی کل شیء بأنی أنا الله لا إله إلا أنا لئلا یبقی لأحد من اعتراض و جمیع این تأکیدات نظر بآن بوده که عالم بوده‌اند اهل بیان بچه امور متمسک میشوند \* جوهر فؤادیکه بغایتی لطیف و رقیق است که جمیع من فی البیان را وصیت فرموده‌اند ابدا بین یدی تکلم ننمایند بحرفی که رائحه هموم از او استشمام شود ملاحظه کنید اهل بیان چه مقدار ضر وارد آورده‌اند مع آنکه در این ظهور اموری ظاهر که از اول ابداع تا حین نشده و آیاتی نازل که شبه آن اصغا نگشته و آنچه از بحر اعظم سؤال نموده‌اند جوابهای شافی کافی شنیده‌اند و اکثری از نفوس آنچه طلبیده‌اند بآن فائز شده‌اند مگر اموری که ضر و قبح آن از نظر سائلین و طالبین مستور بوده لذا اجابت نشده و عوض آن مقامات و مراتبی عنایت شده که اگر یکی از ان مشهود گردد کل اهل عالم منصعق شوند \* باری ورقآء الهی را در هر عالمی لحنی و بر هر فننی از افنان نغمه‌ایست که غیر الله احدی بتمامه ادراک ننموده و نخواهد نمود \* نفسی نیست که از آن ملحدین سؤال نماید که در این مدت کجا بوده‌اند؟ ایامیکه این غلام الهی مابین اعدا بانتشار آثار الله و ارتفاع ذکرش مشغول بود رؤسای بیان از خوف جان مستور و با نسوان معاشر بودند قاتلهم الله و چون امر الله ظاهر شد بیرون آمده احکامیکه کل بیان باو محقق و منوط بوده از میان برداشته‌اند چنآنچه دیده و شنیده‌اید \* در ظهور تسع که منصوص در بیآنست چه میگویند؟ جناب سیاح علیه بهآء الله موجودند و این ایام تلقاء وجه بوده مذکور نمودند که در آخر ایام حضرت اعلی روح ما سویه فداه باو بشارت فرموده‌اند که بلقآء مقصود خواهی رسید و تفصیل بشارت نقطه اولی را باین ظهور اعظم بمشرک بالله نوشته مع ذلک متنبه نشده‌اند \* سید محمد مراد و یحیی مرید آنچه او القا کند او مینویسد از جمله تازه از ناحیه کذبه قولی ظاهر که مقصود حضرت اعلی از سنهء تسع تسع بعد از ظهور من یظهر است در مستغاث \* حال ملاحظه نمائید چه مقدار از صراط صدق و انصاف بعید مانده‌اند فو الله اگر زبان لال شود بهتر از ذکر چنین کلماتست \* از این نفوس عجب نیست چه که جز کذب و جعل و افترا از ایشان شنیده نشده و لکن عجبست از اهل بیان که باین حرفهای مزخرف گوش داده و میدهند اف لهم و لحیآئهم و لوفآئهم \* شعورشان بمقامی رسیده که تازه در این ایام یک خبیث مثل خودیرا باین اسم اعظم نامیده‌اند و بعد نوشته‌اند که اگر آیات منزله در بیان مخصوص این اسم باشد فلان هم باین اسم نامیده شده - لعنهم الله - فسوف یرجعهم الله إلی مقرهم فی الهاویة و لا یجدن لأنفسهم من حمیم \* قل یا ملأ البیان اتقوا الرحمن و لا ترتکبوا ما لا ارتکبه فرعون و هامان و لا نمرود و لا شداد قد بعثنی الله و أرسلنی إلیکم بآیات بینات و أصدق ما بین أیدیکم من کتب الله و صحآئفه و ما نزل فی البیان و قد شهد لنفسی ربکم العزیز المنان \* خافوا عن الله ثم انصفوا فی أمره ظهور الله خیر لکم إن کنتم تعلمون \* عجبست از نفوسیکه از این ظهور محتجبند و مع ذلک خجل نیستند و بملل دیگر اعتراض مینمایند سبحان ربک السبحان عما هم یقولون \* بلی ظهور قبلم خبر فرموده از آنچه واقع شده ملاحظه در شأن نفوسی نمائید که مع این آیات بدیعه و ظهورات الهیه و شیء ونات احدیه که عالمرا احاطه فرموده و مع شهادت حضرت اعلی که در جمیع بیان اخذ عهد نموده و بشارت فرموده بقاصدین کعبه مقصود اظهار مینمایند که برو و فلان و فلانرا ببین عجب است از امثال این نفوس الدهر أنزلنی أنزلنی حتی یقال ما یقال \* و از جمیع این مراتب گذشته ذکر کلمات کاذبهء مجعوله مشرک بالله را در مقابل آیات عز الهی و بینات قدس صمدانی مینمایند بعینه مثل آنست که کسی بگوید روائح وردیه رضوان الهیه را استشمام نمودی حال روائح جیفه منتنه خبیثه را هم استنشاق نما \* و بعضی بر آنند که بعد از این ظهور اعظم نباید آن نفس مشرک بکلمات مجعوله ناطق شود بعینه این قول مثل آنست که کسی بگوید با وجود حق نباید غیر او مذکور باشد و با ظهور عدل نباید ظلم مشهود گردد و یا عند هبوب نفحه ورد گلزار رحمانی روائح منتنه استشمام شود و این اعتراضاتیست که محتجبین هیچ ملتی بامثال آن احتجاج ننموده‌اند \* بگو ای گمگشتگان وادی غفلت لسانتان باین کلمه مقر است که کان الله و لم یکن معه من شیء و الآن یکون بمثل ما قد کان مع آنکه جمیع موجودات مشاهده میشوند و موجودند مع وجود کل شهادت میدهی که حق بوده و خواهد بود و غیر او نبوده و نیست \* حال بهمین شهادت در این ظهور و ما یتعلق به شهادت ده و جمیع را در رتبه او فانی و معدوم و مفقود مشاهده کن و این مقام مخصوص اولو الابصار و اولو الانظار بوده و خواهد بود \* فتفکروا یا أهل البیان که شاید طنین ذباب را با آیات رب الارباب فرق گذارید و تمیز دهید \* قسم بمحبوب آفاق که کلمات معترضین تلقآء کلمه اولیه معدوم صرف بوده و خواهد بود \* آیا ظهور قبل نفرموده که آیات هر نفسی در رتبه او مشاهده شده و خواهد شد؟ عجبست که سالها بیان خوانده‌اند و بحرفی از آن فائز نگشته‌اند بعینه مثل اهل فرقان بل لا مثل لهؤلاء \* مشرکین قبل در احیانی که معارضه با خاتم انبیا نمودند به این کلمات تشبث نجسته چه که احدی نگفته چرا لسان شعرا کلیل نشد که در مقابل آیات اشعار گفته و در بیت آویخته‌اند؟ از جمیع این مراتب گذشته هر بصیری شهادت میدهد که کلمات مجعوله آن نفوس ملحده در نزد کلمات یکی از خدام باب سلطان ابداع معدوم و مفقود بوده و خواهد بود \* چه ذکر شود که ناس رضیع و غیر بالغ مشاهده میشوند و سبب شده‌اند که فیوضات نامتناهیه الهیه از بریه ممنوع شده و ابکار معانی در غرفات روحانی و خلف سرادق عصمت ربانی مستور مانده چه که این نفوس نامحرمند و بحرم قدس معانی راه نداشته و نخواهند داشت الا من رجع و تاب بخضوع و اناب \* بگو ای اهل بیان اگر آیات عربیه را ادراک نمی نمائید در کلمات پارسیه حق و دونش ملاحظه کنید که شاید خود را مستحق عذاب لانهایه ننمائید و بانفس فانیه از طلعت باقیه محتجب نگردید \* قسم بآفتاب افق ابهی که آنچه ذکر شده لله بوده و خواهد بود و بآن مأمورم و الا از ایمان اهل اکوان نفعی بسلطان امکان راجع نه قد جعل الله ذیلی مقدسا عما عندهم إنه لهو الغنی عما سویه و المستغنی عما دونه قد نصبت رایة لا إله إلا هو بأمر من عنده و قد ارتفع خبآء مجد لا إله إلا أنا بأمر من لدنه لیس لأحد مفر و لا مقر إلا إلیه \* ای اهل بها این خمر بقا را بر ملا باسم محبوب ابهی بیاشامید رغما لأنف الأعدآء بگذارید این هیاکل جعلیه جعلیه را در خبائث اشارات کثیفهء منتنه خود مشغول شوند \* فو نفسی الحق مشام بقر را از این عطر اطهر نصیبی نه و این زلال بیمثال سلسال ذوالجلال قسمت اهل ضلال نبوده و نخواهد بود \* و هنوز اهل بیان تفکر در اعتراضات ملل قبل در احیان ظهور ننموده‌اند مع آنکه الواح مبسوطه در این مقام از قلم اعلی مسطور گشته کاش ملاحظه مینمودند و متنبه میشدند \* بعضی الواح پارسیه در جواب بعضی احباب نازل و ارسال شد اگر چه حیف است کلمات اینظهور اعظم را نفوس محتجبه مشرکه مردوده ملاحظه نمایند و لکن نظر بتبلیغ امر الهی لازم است اگر آنجناب ببعضی بنمایند بأسی نیست و لکن لا یمسها إلا المطهرون \* خمر معانی این ظهور است که از قبل برحیق مختوم ذکر شده در کلمات مستور است و بخاتم حفظ مختوم و جمیع مشرکین ملاحظه مینمایند و میخوانند و لکن قطره ای از آن فائز نشده‌اند \* بگو ای اهل بیان اقلا بیان فارسی را ملاحظه کنید که شاید بمقریکه نقطه اولی جز نیستی بحت و فنای بات ذکر نفرموده جسارت ننمائید \* امر حق بمقامی رسیده که جوهر ضلال که بهادی موسوم هادی ناس شده و باعراض کمر بسته \* اگر اهل بیان ببیانات یحیی و سید محمد و هادی و اعرج و امثال این نفوس ملاحظه کنند و در بیانات خدام این باب هم تفکر نمایند فو الله لیجدن الحق و یضعن الباطل و لکن چه فائده که بصر غیر طاهر و قلب محتجب است \* نفسی بهادی بگوید که اگر اقل من ذره درایت میداشتی شهادت میدادی که آنچه باسم آن نفس مجعوله ذکر شده حکمة للامر بوده قدری تفکر در اول این امور کن که شاید بآنچه از عیون مستور بوده فائز شوی و موقن گردی باینکه آن نفس از اول معدوم بوده مصالح و حکم الهیه اقتضا نمود آنچه ظاهر شد و شهرت یافت \* از خدا میطلبیم که اگر امثال آن نفوس مهتدی نشده‌اند حق جلت عظمته از ساذج کلمه امریه هیاکل مقدسه مبعوث فرماید بشأنیکه جمیع من فی العالمین را مفقود و معدوم شمرند و جز حق موجود و ناطق و متکلم و قادر نبینند \* إنه علی ما یشآء قدیر \* إنشآءالله آنجناب از بدائع فضل رب الأرباب کاسر اصنام هوی و موقد نار هدی شوند فیا طوبی لک بما فزت بالمقام الأسنی و کان طرفک متوجها الی الأفق الأعلی إنه یختص من یشآء بفضل من عنده و إنه لهو المقتدر علی ما یشآء و رب الآخرة و الأولی لا إله إلا هو العلی الأبهی \*

 و أما ما سئلت فی فرق القآئم و القیوم فاعلم بأن الفرق بین الاسمین ما یری بین الأعظم و العظیم \* و هذا ما بینه محبوبی من قبل و إنا ذکرناه فی کتاب بدیع \* و ما أراد بذلک إلا أن یخبر الناس بأن الذی یظهر إنه أعظم عما ظهر و هو القیوم علی القآئم و هذا لهو الحق یشهد به لسان الرحمن فی جبروت البیان اعرف ثم استغن به عن العالمین \* و إذا ینادی القآئم عن یمین العرش و یقول یا ملأ البیان تالله هذا لهو القیوم قد جآئکم بسلطان مبین و هذا لهو الأعظم الذی سجد لوجهه کل أعظم و عظیم \* و ما استعلی الاسم الأعظم إلا لتعظیمه عند ظهورات سلطنته و ما غلب القیوم إلا لفنآئه فی ساحته کذلک کان الأمر و لکن الناس هم محتجبون \* هل یعقل اصرح مما نزل فی البیان فی ذکر هذا الظهور؟ مع ذلک فانظر ما فعل المشرکون \* قل یا قوم هذا لهو القیوم قد وقع تحت أظفارکم إن لا ترحموه فارحموا أنفسکم تالله الحق هذا لجمال المعلوم و به ظهر ما هو المرقوم فی لوح مسطور إیاکم أن تتمسکوا بالموهوم الذی کفر بلقآئه و آیاته و کان من المشرکین فی کتاب کان بإصبع الحق مرقوما \* أیقن بأنه ما أراد إلا أعظمیة هذا الظهور علی المذکور و المستور و استعلآء هذا الاسم علی کل الأسمآء و سلطانه علی من فی الأرض و السمآء و عظمته و إقتداره علی الأشیآء \* و بظهوره شهدت الممکنات بأنه هو الظاهر فوق کل شیء و ببطونه شهدت الذرات بأنه هو الباطن المقدس عن کل شیء و یطلق علیه اسم الظاهر لأنه یری بأسمآئه و صفاته و یعرف بأنه لا إله إلا هو و یطلق علیه اسم الباطن لأنه لا یوصف بوصف و لا یعرف بما ذکر لأن ما ذکر هو إحداثه فی عالم الذکر فتعالی من أن یعرف بالذکر أو یدرک بالفکر ظاهره نفس باطنه فی حین یسمی باسمه الظاهر یدعی باسمه الباطن و أنه لا یعرف بالأفکار و لا یدرک بالأبصار علی ما هو علیه من علو علوه و سمو سموه \* إنه لبالمنظر الأعلی و الأفق الأبهی و یقول قد خسر الذین کفروا بالذی باسمه زینت الصحیفة المکنونة و ظهرت طلعة الأحدیة و نصبت رایة الربوبیة و رفع خبآء الألوهیة و تموج بحر القدم و ظهر السر المستسر المقنع بالسر الأعظم \* فو عمره إن البیان قد عجز عن بیانه و التبیان عن عرفانه فتعالی هذا القیوم الذی به خرق الحجاب الموهوم و کشف المکتوم و فک الاناء المختوم \* فو نفسه الرحمن إن البیان ینوح و یقول أی رب نزلتنی لذکرک و ثنآئک و عرفان نفسک و الذی کان قآئما بأمرک أمر العباد بأن لا یحتجبوا بی و بما خلق عن جمالک القیوم \* و لکن القوم حرفوا ما نزل فی فی إثبات حقک و اعلآء ذکرک و کفروا بک و بآیاتک و جعلونی جنة لأنفسهم و بها یعترضون علیک بعد إذ ما نزلت کلمة إلا و قد نزلت لاعلآء أمرک و إظهار سلطنتک و علو قدرک و سمو مقامک فیا لیت ما نزلت و ما ذکرت \* و عزتک لو تجعلنی معدوما لأحسن عندی من أن أکون موجودا و یقرئنی عبادک الذین قاموا علی ضرک و أرادوا فی حقک ما أرادوا \* أسئلک بقدرتک التی أحاطت الممکنات أن تخلصنی من هؤلآء الفجار لأحکی عن جمالک یا من بیدک ملکوت القدرة و جبروت الإختیار \* و لو ننزل من المقام الأسنی و الدرة الأولی و السدرة المنتهی و الأفق الأبهی و نرجع البیان من علو التبیان الی دنو الإمکان لنذکر الفرق بین الاسمین فی مقام الأعداد و لو أن جمالی المکنون فی نفسی یخاطبنی و یقول یا محبوبی لا ترتد البصر عن وجهی دع الذکر و البیان و لا تشتغل بغیری \* أقول أی محبوبی قد أنزلنی أنزلنی قضآئک المثبت و قدرک المحتوم الی أن ظهرت فی قمیص أهل الأکوان إذا ینبغی بأن اتکلم بلسانهم و بما یرتقی إلیه إدراکهم و عقولهم و لو نبدل القمیص من یقدر أن یتقرب و إنک لو ترید ما تأمرنی به أرفع ید المنع عن فمی استغفرک فی ذلک یا إلهی و محبوبی فارحم علی عبادک ثم أنزل علیهم ما یستطیع عرفانه أفئدتهم و عقولهم و إنک أنت الغفور الرحیم \* فاعلم بأن الفرق فی العدد أربعة عشر و هذا عدد البهآء إذا تحسب الهمزة ستة لأن شکلها ستة فی قاعدة الهندسة و لو تقرء القآئم إذا تجد الفرق خمسة و هی الهآء فی البهآء و فی هذا المقام یستوی القیوم علی عرش اسمه القآئم کما استوی الهآء علی الواو و فی مقام لو تحسب همزة القائم ستة علی حساب الهندسة یصیر الفرق تسعة و هو هذا الاسم أیضا و بهذه التسعة أراد جل ذکره ظهور التسع فی مقام \* هذا ما تری الفرق فی ظاهر الاسمین و إنا اختصرنا البیان لک و إنک لو تفکر لتخرج عما ذکرناه لک و ألقیناه علیک ما تقر به عینک و عیون الموحدین \* فو عمری إن هذا الفرق لآیة عظمی للذینهم طاروا الی سمآء البهآء و بما استدللنا لک فی الظاهر یحقق بأن المقصود فی الباطن قیومیة اسم القیوم علی القآئم اعرف و کن من الحافظین \* و إنا سترنا هذا الذکر و غطیناه عن أبصار من فی البیان إذا کشفناه لک لتکون من الشاکرین و قل أن الحمد لله رب العالمین \* ای عبد ناظر الی الله مختصری بلسان پارسی ذکر میشود تا کل بریه از فضل سلطان احدیه از این عین جاریه لا شرقیة و لا غربیة و لا ذکریة و لا وصفیة و لا ظهوریة و لا بروزیة که لم یزل از ذائقه انفس مشرکه محفوظ بوده نصیب بردارند و فائز شوند \* بدان مقصود نقطه اولی از فرق قائم و قیوم و اعظم و عظیم اعظمیت ظهور بعد بوده بر عظیم و قیومیت ظهور آخر بر قائم و از فرق أعظم و عظیم در عدد ظهور تسع بوده چنآنچه بر هر بصیری واضح و نزد هر خبیری مبرهن است و این اعظمیت و قیومیت در این ظهور و ما یظهر من عنده جاری و ظاهر \* مثلا مقصود از قیوم ظهور تسع بوده و او باسم بها ظاهر و حال آن اعظمیت که در ظاهر حروف ملاحظه میشود در مقامی همزه بهاء سته و قائم یک حساب میشود فکر لتعرف و فی ذلک لآیات للعارفین \* ای سائل ناظر قسم بجمال محبوب که آنچه مقصود حضرت اعلی است در این ظهور و در صحائف قدس از قلم قدم ثابت و مسطور مشکل است بتوان ذکر کرد و فی الحقیقه کشف قناع از وجه حوری معانی نمود \* روح القدس میگوید که عظیم اگر خرق حجبات تسعه نماید باعظم فائز شود و این بیان روح القدسست و کان ربه علی ما یقول شهیدا \* لیس هذا البیان منا بل منه \* قل إیاکم أن تعترضوا \* و این تسعه را ایام فرجه مابین ظهورین قرار فرموده‌اند تا کینوناتیکه از شمس عظیم متجلی شده مستعد شوند از برای ظهور نیر اعظم که در سنه تسع کل بآن موعود بوده‌اند \* مع ذلک مشاهده کنید که این ناس نسناس متشبث بموهومی چه مقدار اعتراضات بر سلطان معلوم و ملیک غیب و شهود نموده‌اند \* این نفوس ابدا از کوثر بیان رحمن نچشیده‌اند و حرفی از مقصود سلطان امکان فیما نزل علیه ادراک ننموده‌اند ذرهم فی خوضهم و در این فجر روحانی در هوای لطیف معانی طیران کن متوقفین کلمه مالک یوم الدین را اصغا ننموده‌اند و آن نفوسند از اهل قبور و هم فی النار خالدون و النار قبورهم لو هم یشعرون \*

و أما ما سئلت بنی نوع انسانی بعد از موت ظاهری غیر از انبیاء و اولیاء آیا همین تعین و تشخص و ادراک و شعوری که قبل از موت در او موجود است بعد از موت هم باقیست یا زائل میشود و بر فرض بقا چگونه است که در حال حیات فی الجمله صدمه که بمشاعر انسانی وارد میشود از قبیل بیهوشی و مرض شدید شعور و ادراک از او زایل میشود و موت که انعدام ترکیب و عناصر است چگونه میشود که بعد او تشخص و شعوری متصور شود با آنکه آلات بتمامها از هم پاشیده انتهی \* معلوم آنجناب بوده که روح در رتبه خود قائم و مستقر است و اینکه در مریض ضعف مشاهده میشود بواسطه اسباب مانعه بوده و الا در اصل ضعف بروح راجع نه \* مثلا در سراج ملاحظه نمائید مضیء و روشنست و لکن اگر حائلی مانع شود در اینصورت نور او ممنوع مع آنکه در رتبه خود مضیء بوده و لکن باسباب مانعه اشراق نور منع شده و همچنین مریض در حالت مرض ظهور قدرت و قوت روح بسبب اسباب حائله ممنوع و مستور و لکن بعد از خروج از بدن بقدرت و قوت و غلبه ای ظاهر که شبه آن ممکن نه و ارواح لطیفه طیبه مقدسه بکمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود \* مثلا اگر سراج در تحت فانوس حدید واقع شود ابدا نور او در خارج ظاهر نه مع آنکه در مقام خود روشن بوده \* در آفتاب خلف سحاب ملاحظه فرمائید که در رتبه خود روشن و مضیء است و لکن نظر بسحاب حائله نور او ضعیف مشاهده میشود \* و همین آفتاب را روح انسانی ملاحظه فرمائید و جمیع اشیا را بدن او که جمیع بدن بافاضه و اشراق آن نور روشن و مضیء و لکن این مادامیست که اسباب مانعه حائله منع ننماید و حجاب نشود و بعد از حجاب ظهور نور شمس ضعیف مشاهده میشود چنآنچه ایامیکه غمام حائلست اگر چه ارض بنور شمس روشنست و لکن آن روشنی ضعیف بوده و خواهد بود و بعد از رفع سحاب انوار شمس بکمال ظهور مشهود و در دو حالت شمس در رتبه خود علی حد واحد بوده هم چنین است آفتاب نفوس که باسم روح مذکور شده و میشود \* و همچنین ملاحظه در ضعف وجود ثمره نمائید در اصل شجره که قبل از خروج از شجر مع آنکه در شجر است بشأنی ضعیف که ابدا مشاهده نمیشود و اگر نفسی آن شجر را قطعه قطعه نماید ذره ای از ثمر و صورت آن نخواهد یافت و لکن بعد از خروج از شجر بطراز بدیع و قوت منیع ظاهر چنآنچه در اثمار ملاحظه میشود و بعضی از فواکه است که بعد از قطع از سدره لطیف میشود \* امثله متعدده ذکر شد تا از هر مثالی بمقصودی مطلع شوید و مطابق نمائید بما سئلت عن الله ربک و رب العالمین \* حق جل ذکره قادر است بآنکه جمیع علوم لانهایه را در یکی از امثله مذکوره بین ناس ظاهر و مبین فرماید \* باری بر هر مثلی ید قدرت مبسوط و بر هر کلمه ای ید حفظ گذاشته شده لا یعرفه احد الا من اراد \* چون ختم اناء عطریه بید قدرتیه شکسته شد رایحه آن استشمام میشود الأمر بید الله یعطی و یمنع یعمی و یبصر یفعل ما یشآء و یحکم ما یرید \* و اینکه سؤال از خلق شده بود \* بدآنکه لم یزل خلق بوده و لا یزال خواهد بود لا لأوله بدایة و لا لآخره نهایة اسم الخالق بنفسه یطلب المخلوق و کذلک اسم الرب یقتضی المربوب \* و اینکه در کلمات قبل ذکر شده کان إلها و لا مألوه و ربا و لا مربوب و أمثال ذلک معنی آن در جمیع احیان محقق و این همان کلمه‌ایست که میفرماید کان الله و لم یکن معه من شیء و یکون بمثل ما قد کان و هر ذی بصری شهادت میدهد که الآن رب موجود و مربوب مفقود یعنی آن ساحت مقدس است از ماسوی و آنچه در رتبه ممکن ذکر میشود محدود است بحدودات امکانیه و حق مقدس از آن لم یزل بوده و نبوده با او احدی نه اسم و نه رسم و نه وصف و لایزال خواهد بود مقدس از کل ما سویه \* مثلا ملاحظه کن در حین ظهور مظهر کلیه قبل از آنکه آن ذات قدم خود را بشناساند و بکلمه امریه تنطق فرماید عالم بوده و معلومی با او نبوده و هم چنین خالق بوده و مخلوقی با او نه چه که در آن حین قبض روح از کل ما یصدق علیه اسم شیء میشود و اینست آن یومیکه میفرماید لمن الملک الیوم و نیست احدی مجیب لسان قدرت و عظمت میفرماید لله الواحد القهار لذا نفی وجود از کل میشود چه که تحقق وجود در رتبه اولیه بعد از تحقق عرفآنست و قبل از آن بقای ذات قدم محقق و فنای کل شیء ثابت و قبل از تجلی ظاهری بر کل شیء کان ربا و لا مربوب و بعد از اظهار کلمه و استوای هیکل احدیه بر عرش رحمانیه من أقبل إلیه فهو مربوب و مخلوق و معلوم \* ادراک این مقامات منوط بعرفان عباد است بصیر خبیر لم یزل یشهد بأنه موجود و غیره مفقود إله و لا مألوه معه و رب و لا مربوب عنده کان و لم یکن معه من شیء و یکون بمثل ما قد کان \* قسم بنقطه اولیه که طلعة احدیه از احزان وارده و سد سبل باغوای انفس مشرکه از ذکر مقامات خفیه مستوره عالیه مرتفعه ممنوع شده و بشأنی بلایا وارد که احدی جز حق محصی آن نه و ارض سر سرا در اضطراب و احدی بر آن مطلع نه إلا ربک العزیز الوهاب \* و زود است که از سر بظهور آید لا یعلم ذلک إلا من عنده علم الکتاب \* و اینکه سؤال شده بود که چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابو البشر و سلاطین آن ازمنه در کتب تواریخ نیست \* عدم ذکر دلیل بر عدم وجود نبوده و نیست نظر بطول مدت و انقلابات ارض باقی نمانده و از این گذشته قبل از آدم ابو البشر قواعد تحریر و رسومیکه حال مابین ناس است نبوده و وقتی بود که اصلا رسم تحریر نبود قسم دیگر معمول بوده و اگر تفصیل ذکر شود بیان بطول انجامد \* ملاحظه در اختلاف بعد از آدم نمائید که در ابتدا این السن معروفه مذکوره در ارض نبوده و هم چنین این قواعد معموله، بلسانی غیر این السن مذکوره تکلم مینمودند و اختلاف السن در ارضیکه ببابل معروفست از بعد وقوع یافت لذا آن ارض ببابل نامیده شد ای تبلبل فیها اللسان ای اختلفت و بعد لسان سریانی مابین ناس معتبر بوده و کتب الهی از قبل بآن لسان نازل تا ایامیکه خلیل الرحمن از افق امکان بانوار سبحانی ظاهر و لائح گشت آن حضرت حین عبور از نهر اردن تکلم بلسان و سمی عبرانیا چون در عبور خلیل الرحمن بأن تنطق فرمود لذا عبرانی نامیده شد و کتب و صحف الهیه بعد بلسان عبرانی نازل و مدتی گذشت و بلسان عربی تبدیل شد \* و أول من تکلم به یعرب بن قحطان و اول من کتب بالعربیة مرامر الطائی و اول من قال الشعر حمیر بن سبا و بعد رسوم خطیه از قلمی بقلمی نقل شد تا آنکه باین قلم معروف رسید \* حال ملاحظه نمائید بعد از آدم چقدر لسان و بیان و قواعد خطیه مختلف شده تا چه رسد بقبل از آدم \* مقصود از این بیانات آنکه لم یزل حق در علو امتناع و سمو ارتفاع خود مقدس از ذکر ما سویه بوده و خواهد بود و خلق هم بوده و مظاهر عز احدیه و مطالع قدس باقیه در قرون لا اولیه مبعوث شده‌اند و خلق را بحق دعوت فرموده‌اند و لکن نظر باختلافات و تغییر احوال عالم بعضی اسمآء و اذکار باقی نمانده \* در کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه آنچه بر روی ارض بوده جمیع غرق شده چه از کتب تواریخ و چه غیره و هم چنین انقلابات بسیار شده که سبب محو بعضی امور محدثه گشته \* و از این مراتب گذشته در کتب تواریخ موجوده در ارض اختلاف مشهود است و نزد هر ملتی از ملل مختلفه از عمر دنیا ذکری مذکور و وقایعی مسطور \* بعضی از هشت هزار سال تاریخ دارند و بعضی بیشتر و بعضی دوازده هزار سال و اگر کسی کتاب جوک دیده باشد مطلع میشود که چه مقدار اختلاف مابین کتب است \* إنشآء الله باید بمنظر اکبر ناظر شد و توجه را از جمیع این اختلافات و اذکار برداشت \* الیوم حقائق مظاهر امریه بطراز ابهی مزین و مشهودند و جمیع اسمآء در اسم بدیع ظاهر و جمیع حقائق در حقیقتش مستور من آمن به فقد آمن بالله و بمظاهر امره فی کل الاعصار و من أعرض عنه فقد کفر بالله المقتدر العزیز المختار \* و اگر نفسی تفکر نماید در آنچه مذکور شد بمقصود فائز میشود اگر چه باختصار نازل شده و لکن صد هزار تفصیل در او مستور و عند ربک علم کل شیء فی لوح مسطور \*

نسئل الله أن یرزقک ما قدر لأصفیآئه و یفتح علی وجه قلبک أبواب المعانی لتعرف من کلماته ما أراد و إنه علی کل شیء قدیر و الحمد لله رب العالمین \*